

ورود به وادی حیرت پس از مرحله ناز و نیاز

آیت الله جوادی آملی گفت: انسان با جمع ناز و نیاز وارد حیرت می‌شود. من در نیازمندی خود حتی نیازمندم و نمی‌توانم مالک این نیازمندی خود باشم، چه رسد به شئون دیگر!



آیت الله جوادی آملی گفت: انسان با جمع ناز و نیاز وارد حیرت می‌شود. من در نیازمندی خود حتی نیازمندم و نمی‌توانم مالک این نیازمندی خود باشم، چه رسد به شئون دیگر!

به گزارش خبرگزاری مهر، سلوک الهی نام ویژه برنامه تلویزیونی است که در شبهای ماه مبارک رمضان، از شبکه چهار سیمای جمهوری اسلامی، پخش می‌گردد. با توجه به درخواست های مکرر کاربران علاقمند و با توجه به بازپخش برنامه سلوک الهی سال ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ از ابتدای رمضان امسال، این جلسات از بخش در محضر استاد سایت آیت الله جوادی آملی در دسترس کاربران قرار گرفته است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و الأئمة الهداة المهديین بهم نتولی و من أعدائهم نتبرء الی الله».

بحث‌های قبلی سلوک الهی، ما را به وادی «حیرت» رساند. قبلاً سخن از جمع بین ناز و نیاز بود، دعا‌های اهل بیت(ع) گاهی مربوط به نیاز است که «عَبْدُكَ بِفَتَايِكَ مِسْكِيْنُكَ بِفَتَايِكَ» [۱] و مانند آن مطرح است.

قرب الهی، راه رسیدن عبد سالک به مقام ناز در مناجات

گاهی مربوط به ناز است که در دعای «افتتاح» آمده است: «مُدِّلًا عَلَیْكَ»؛ [۲] یعنی اِدلال کنم، دلال کنم، غَنج و ناز کنم، در مناجات شعبانیه هم آمده است: «الهی اِنْ اَحَدْتَنِي بِحُزْمِي اَحَدْتُكَ بِعُقُوكَ»؛ [۳] اگر مؤاخذه کنی که چرا گناه کردی، من هم مؤاخذه می‌کنم که تو چرا نبخشیدی؟! و مستحضر هستید این دلال به زبان خود خداست؛ زیرا هر انسانی به این مقام نمی‌رسد که با خدا دلال کند؛ یک، وقتی به قرب الهی بار یافت، مشمول قرب نوافل می‌شود؛ دو، وقتی مشمول قرب نوافل شد، خدا در مقام فعل که فصل سوم است نه مقام ذات و نه مقام اوصاف ذاتی، مقام فعل که فصل سوم است که «منطقة الفراغ» عرفان است، آن جا خدای سبحان می‌فرماید: «لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ» [۴] من زبان او هستم! پس اگر در مناجات شعبانیه، عبد سالک، سلوک الهی می‌گوید: اگر تو مؤاخذه کردی که چرا گناه کردی، من هم مؤاخذه می‌کنم که تو چرا نبخشیدی «وَ اِنْ اَحَدْتَنِي بِذُنُوبِي اَحَدْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ»؟! [۵] این به زبان الهی است، نه زبان خود شخص!

ورود به وادی حیرت پس از مرحله ناز و نیاز

این مراحل در جلسه قبل به عرضتان رسید، اینکه انسان با جمع ناز و نیاز وارد حیرت می‌شود که این چه خدایی است که گاهی ما در آستان او می‌گوییم: «إِلَهِی اَنَا الْفَقِيرُ فِی غِنَایْ فَكَيْفَ لَا اُكُونُ فَقِيْرًا فِی فَقْرِی» [۶] من در نیازمندی خود حتی نیازمندم و نمی‌توانم مالک این نیازمندی خود باشم، چه رسد به شئون دیگر! کسی که «عَبْدُكَ» است، «فَقِيْرُكَ» [۷] است، «دَلِيْلُكَ» است، «مُسْتَجِيْرُكَ» [۸] است، «مُسْتَكِيْنُكَ» است، «الْاِيْدُ بِكَ» [۹] است این چیزی ندارد، آن وقت چگونه چنین کسی که فقیر محض است، می‌تواند ناز کند؟ وارد حیرت می‌شود.

چگونگی حیرت فقهاء در مسائل فقهی

در جریان حیرت، در هر رشته‌ای حیرت است. فقهای بزرگوار (رضوان الله علیهم) گاهی در مسایل فقهی متحیر هستند و فتوا نمی‌دهند، بلکه احتیاط می‌کنند؛ آن جا که یک فقیه احتیاط می‌کند؛ یعنی من به مقصد و فتوای علمی نرسیدم، من خودم هم می‌توانم احتیاط کنم و مقلدین من هم می‌توانند احتیاط بکنند؛ در این‌گونه از موارد مقلد می‌تواند به فتوای دیگری مراجعه کند، زیرا در این مسئله مرجع او فتوا ندارد؛ یعنی آن جا که احتیاط می‌کند، نه فتوا به احتیاط بدهد، بلکه فتوای احتیاطی دارد، یعنی آن جا من فتوا ندارم؛ این یک حیرت فقهی است که مشابه این در اصول و در رشته‌های فنون و علوم دیگر فراوان هست.

اما در علوم عقلی، حیرت گاهی در اثر دشواری و پیچیدگی مطلب است، در فلسفه دو مقطع، دو گذرگاه سخت و گذرگاه حیرت است که با ابهام و پیچیدگی همراه است: یکی اینکه آن معلوم در اثر ضعف آن به چنگ ذهن نیاید و دیگر اینکه آن معلوم در اثر قدرت آن به دست عقل نرسد؛ پس این دو مرحله از دسترس عقل بیرون است: یکی از بس ضعیف است، عقل نمی‌تواند آن را به خوبی مهار کند و دومی از بس قوی است، در حیطه ادراک عقل در نمی‌آید؛ آنکه از بس ضعیف است و در قلمرو ادراک نمی‌آید، مثل زمان است که فرّار هست.

اگر ذهن بخواهد موجودی که ذاتاً فرّار است را جمع کند، نمی‌تواند؛ زیرا ذهن چیزی را ادراک می‌کند که در فضای او ثابت باشد و زمان و امثال زمان که ذاتاً فرّار هستند به چنگ ذهن نمی‌آیند، به زحمت ذهن مسئله زمان را درک می‌کند و از آن هم ضعیف‌تر، رقیق‌تر و حیرت‌انگیزتر مسئله هیولا و ماده اولی است که صرف قوه و تقریباً مرز بین عدم و وجود است؛ یعنی قوه شیء است نه خود شیء باشد؛ البته «قوة الشیء» است که «قوة الشیء» هم شیء خواهد بود.

ادراک هیولا و ادراک زمان برای ذهن بسیار سخت است، زیرا از بس این مُدرک ضعیف است! ادراک ذات اقدس الهی برای ذهن و عقل بسیار سخت است، چون آن به ذهن نخواهد آمد، نامتناهی را که نمی‌شود درک کرد! فلسفه در حیرت حوزه‌های آن مشخص است.

عوامل حیرت انسان سالک در عرفان

اما عرفان صدر و ساقه آن حیرت است؛ زیرا در عرفان حقیقت نامتناهی به نام ذات اقدس الهی است و ماسوای او گاهی به صورت سایه هستند و گاهی به صورت مرآتیه که اگر در این جلسه فرق این دو بازگو نشد، ممکن است - ان شاء الله - به جلسه بعد موکول شود.

سایه خدا بودن جهان، یکی از عوامل حیرت در عرفان

در جریان سایه که در سوره مبارکه «فرقان» [۱۰] مانند «شمس» و سایه «شمس» مثل می‌زند که موجودات دیگر در سایه الهی هستند. ما معنای سایه را در تشکیلات دنیایی تا حدودی می‌فهمیم؛ اما جهان سایه خداست، انسان را متحیر می‌کند و نمی‌فهمد؛ زیرا در سایه قرار گرفتن باید چند اصل احراز شود: اولاً آن نور باید محدود باشد، چون نور اگر نامتناهی بود، سایه ندارد؛ نور «شمس»، چون محدود است، فقط جایی را روشن می‌کند که مقابل اوست، پس داشتن نور محدود، اولین شرط است.

دوم اینکه شاخصی داشته باشیم و این شاخص دو چهره داشته باشد و یک چهره حجاب دیگری باشد و رقیق نباشد و مثل یک درخت، مثل یک انسان و مثل یک تخته و سنگ این نور نفوذ نکند، اینها موجودی هستند که دو چهره و دو سمت و سوی دارند که سوی اول حجاب سوی دوم است. اگر یک درختی یا شاخصی در برابر آفتاب قرار بگیرد، نور آفتاب نفوذ نمی‌کند، پس اولین شرط نور است، دوم محدود بودن آن نور است، سوم داشتن شاخص دو چهره‌ای است که یک چهره، حاجب چهره دیگر باشد، چهارم آن است که وقتی این شاخص دو چهره داشت و نور نفوذ نکرد، این سایه پیدا می‌شود؛ اگر چیزی نباشد، یعنی هوایی نباشد، فضایی نباشد و زمینی نباشد ما سایه‌ای نداریم، این سایه روی چه چیزی می‌افتد؟ اگر بخواهد سایه محقق شود، حتماً باید فضایی، جرم و جسمی باشد که سایه این شاخص مشخص شود و بر او بتابد؛ در عدم محض سایه نیست، پس این چند امر جزء مقومات تحقق سایه هستند.

اگر ذات اقدس الهی الله تبارک و تعالی و السماوات و الارض [۱۱] است که هست و جهان سایه اوست، چون این نور نامتناهی است و همه جهات را روشن می‌کند، پس پیدایش سایه فرض ندارد و اگر ما آفتابی می‌داشتیم که هشت جهت را یا شش جهت را روشن می‌کرد، دیگر سایه نداشتیم؛ ثانیاً اگر سایه باشد باید چیزی باشد که سایه روی آن بیفتد، آن که خودش روشن است و آن جا را هم که نور گرفته است، اگر این شاخص دو طرف آن را را نور بگیرد، جا برای سایه نیست، آن بستری را که سایه می‌خواهد روی آن بستر بیفتد را هم اگر نور پُر کند، جا برای وقوع سایه این شاخص نیست.

اگر ما چوبی نصب کردیم و نوری داشتیم که همه جهات این چوب را روشن کرد، سایه نیست. اگر نوری داشتیم که یک طرف و طرف دیگر آن شاخص را روشن کرد و آن طرف دیگر که سایه است بخواهد بیفتد روی چیزی، اگر آن چیز دیگر را شمس باشد که روشن کند، دیگر جا برای سایه نیست، برای اینکه ما چیزی به عنوان سایه نداریم! این دقیق‌ترین راهی است که قرآن کریم در

سوره مبارکه «فرقان» به ما خواست بفهماند و انسان سالک متحیر می‌شود که سایه‌ای در کار نیست! این است که این‌جا جای «صَمْتُ»، سکوت و حیرت است، «رَبِّ زِدْنِي فَيَكْ تَحْيَا» [۱۲] که - ان شاء الله - امیدوار هستیم فرق بین سایه و صورت مرآتیه در جلسه بعد مشخص شود تا ببینیم سالک سلوک الهی چه چیزی می‌بیند و در کجا نیاز می‌ورزد و در کجا ناز می‌کند

«و الحمد لله رب العالمين غفر الله لنا و لكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»

-
- [۱]. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۱۴۳.
- [۲]. تهذيب الاحكام، ج ۳، ص ۱۰۹.
- [۳]. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديث)، ج ۳، ص ۲۹۷.
- [۴]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲؛ «إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا...».
- [۵]. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديث)، ج ۳، ص ۲۹۷.
- [۶]. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - القدية)، ج ۱، ص ۳۴۸؛ بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۵.
- [۷]. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۱۴۳.
- [۸]. البلد الأمين و الدرع الحصين، ص ۳۷۳.
- [۹]. تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۶۱.
- [۱۰]. سوره فرقان، آیه ۴۵؛ أَلَمْ تَر إِلَى رَيْكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا.
- [۱۱]. سوره نور، آیه ۳۵.
- [۱۲]. اسرار الحكم، ص ۵۷۴.